

گذری بر آراء ناصر خسرو در باب زبان

علیرضا خانجان* دکتر بتول علی نژاد**

چکیده

مقاله حاضر تلاشی است، در پی گیری برخی از مفاهیم بدیع دانش زبان شناسی نوین در آراء حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی که از رهگذر بازخوانی یکی از آثار منثور وی با عنوان جامع الحکمتین حاصل آمده است. ابتدا ضمن واکاوی فصل «اندر نطق و کلام و قول» و برخی فصلهای دیگر کتاب، دیدگاههای ناصر خسرو را در باب زبان یک به یک معرفی کرده ایم و آنگاه با مقایسه تطبیقی آراء یاد شده با نظریه های نوین زبان شناسی و بحث درباره پیامدهای نظری و روش شناختی مفاهیم مورد نظر، به طور غیرمستقیم بر اهمیت و عمق اندیشه های زبانی حکیم بلخ تأکید نموده ایم.

واژه های کلیدی

ناصر خسرو، زبان شناسی، چامسکی، سوسور، جامع الحکمتین، زبان شناسی ایرانی

۱- مقدمه

در باور برخی از زبان شناسان، «آنچه بشر در ... نیم قرن [اخیر] در باب زبان یافته است ... از مجموع اندیشه های پیشینیان در این زمینه غنی تر و بارورتر ... بوده است (مثلاً رک به میرعمادی، ۱۳۷۶: ۱). اما این قضاوتی شتابزده است. واقعیت آن است که بسیاری از یافته هایی که عموماً به دنیای غرب نسبت داده شده و حاصل تلاش زبان شناسان معاصر تلقی گردیده است یا ریشه در مکان و زمان دیگری دارند یا دست کم مسبوق به پیشینه مشابهی در مکان و زمان دیگری بوده اند. نوآم چامسکی، زبان شناس پرنفوذی که رهیافت نظری و الگوهای روش شناختی وی با برچسب «انقلاب علمی» در روند تکوین دانش زبان شناسی به ثبت رسیده است^۱ (دبیرمقدم، ۱۳۸۶: ۱۰-۱۷)، در کتاب زبان شناسی دکارتی نشان می دهد که بسیاری از دانسته های امروز دانش زبان شناسی به گونه ای حیرت انگیز ریشه در مطالعات فراموش شده قبلی داشته اند (چامسکی، ۲۰۰۲: ۱۰۴). وی بر این واقعیت صحه می گذارد که قطع ارتباط علمی با پیشینیان و عدم

* دانشجوی دکتری زبان شناسی همگانی دانشگاه اصفهان alirezakhanjan@gmail.com

** استادیار زبان شناسی دانشگاه اصفهان batool_alinezhad@yahoo.com

استمرار در تحول نظریه‌ی زبانی بسیار زیان‌بخش بوده است و بررسی دقیق نظریه‌های سنتی زبان همواره ارزش‌های فراوانی در بر خواهد داشت (همان). چامسکی همچنین در پیشگفتاری که به طور مشترک با موریس هله بر چاپ سلسله‌ای از آثار زبان‌شناسی نوشته است، بر ضرورت احیای پژوهش‌های پیشینیان درباره‌ی روش‌های توصیف زبان تأکید می‌ورزد (چامسکی و هله، ۲۰۰۲). به زعم چامسکی، هدف از این بررسی‌های گذشته‌نگر آن است که ماهیت دقیق آن «سرمایه‌ی فکری» که پیش از دوران مدرن فراهم آمده است، مشخص گردد، اهمیت امروزی آن دستاوردها سنجیده شود و راه‌هایی برای استفاده از آنها در پیشبرد مطالعات زبانی آتی پیدا شود (چامسکی، ۲۰۰۲: ۵۰). در عین حال، چامسکی در آغاز کتاب زبان‌شناسی دکارتی (همان، ۴۹) ضمن نقل سخن مشهور آلفرد نورت وایتهد (۱۹۲۵) درباره‌ی تغذیه‌ی فکری اروپائیان در قرون اخیر از سرمایه‌ی فکری نوابغ قرن هفدهم عملاً افق جستجوی خود را حداکثر به سه یا چهار قرن گذشته محدود می‌کند و کتاب یادشده نیز در حقیقت ادای دین چامسکی است به نوابغ اروپایی قرن هفدهم و به طور مشخص رنه دکارت، سردمدار فلسفه‌ی عقلگرا. در عین حال، چامسکی بروشنی خاطر نشان ساخته است که زبان‌شناسی نوین راه خود را بکلی از نظریه‌های سنتی زبان‌شناسی جدا کرده است و در تلاش است تا به طریقی بدیع و مستقل به تدوین نظریه‌ی زبان بپردازد (چامسکی، ۲۰۰۲: ۴۹). به عبارت دیگر با وجود آنکه وی بر ضرورت بازنگری در میراث بر جای مانده از پیشینیان در حوزه‌ی دانش زبان صحه می‌گذارد، زبان‌شناسی قدیم را «علم» نمی‌داند و به مانند محققان دیگری همچون آرنوا (۱۹۲۹) علاقه‌مند به «مطالعه‌ی تاریخ زبان‌شناسی است، پیش از آنکه زبان‌شناسی علم محسوب شود» (به نقل از چامسکی، ۲۰۰۲: ۱۰۵). با این وجود، چامسکی اظهار می‌کند که برخی از آراء پیشینیان با علائق و مسائل مورد توجه کسانی که به مطالعه‌ی دستور زایشی و نتایج آن مشغولند همسو بوده و اغلب به همان نتیجه‌گیری‌های خاص آنان منجر شده است (همان، ۴۹-۵۰). وی همچنین در انتهای کتاب زبان‌شناسی دکارتی اقرار می‌کند که بررسی وی در مورد ریشه‌های تفکر زبان‌شناسی زایشی (Generative Linguistics) بسیار ناقص و از بسیاری جهات گمراه‌کننده است (همان، ۱۰۴)؛ اولاً، از برخی از شخصیت‌های مهم نامی به میان نیامده است و ثانیاً، ساماندهی مطالعه‌ی وی توأم با نوعی تحریف بوده است؛ زیرا به جای ارائه‌ی نظام‌مند چارچوبی که می‌بایست آراء پیشینیان در قالب آن چارچوب جایگاه خاص خود را می‌یافتند، در صدد بازگشت به گذشته برای یافتن برخی علائق معاصر بخصوص برآمده است (همان). بدین ترتیب، چامسکی اذعان می‌کند که انتخاب برچسب «زبان‌شناسی دکارتی» (Cartesian Linguistics) به دلایل مختلف نامناسب بوده است و به عنوان نخستین دلیل اظهار می‌دارد که آراء مذکور مسلماً خود ریشه در آثار زبان‌شناسی قدیمی‌تری داشته‌اند (چامسکی، ۲۰۰۲: ۵۰).

مقاله حاضر، تلاشی است در پی‌گیری برخی از مفاهیم بدیع دانش زبان‌شناسی نو در آراء حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی که از رهگذر بازخوانی یکی از آثار مثنوی وی با عنوان جامع‌الحکمتین حاصل شده است. مفاهیمی که خواننده‌ی آشنا با اندیشه‌های نوین زبان‌شناسی را با شگفتی و حیرت بسیار مواجه خواهد ساخت. طُرفه آنکه این مفاهیم بدیع و به رغم سادگی ظاهری، عمیق، نزدیک به هزار سال بعد در اندیشه‌ی صاحبان مکاتب بزرگ زبان‌شناسی و به طور مشخص، در آراء فردینان دو سوسور، بنیانگذار دانش زبان‌شناسی نوین و نوآم چامسکی، آغازگر انقلاب زبان‌شناسی زایشی که پیامدهای نظری و روش‌شناختی اندیشه‌های آنان بر روند تکامل و تکوین این شاخه‌ی علمی تأثیر بسیار داشته است، تجلی یافته‌اند. همانگونه که اشاره شد، چامسکی خود بارها و بارها بر ابتناء اندیشه‌های خویش بر آراء پیشینیان

صححه گذاشته است و به عنوان مثال، در انتهای کتاب زبان‌شناسی دکارتی می‌نویسد: «من سعی کردم ... نشان دهم که بسیاری از آنچه ما نتیجه پژوهشهای اخیر زبان‌شناختی می‌دانیم، در مطالعات قبلی ... مورد اشاره قرار گرفته‌اند یا حتی بوضوح صورتبندی شده‌اند (چامسکی، ۲۰۰۲: ۱۰۴). مروری بر آراء ناصر خسرو در کتاب جامع‌الحکمتین و به طور مشخص مقاله «اندر نطق و کلام و قول» در حقیقت، مَهر تأییدی است بر این اظهار نظر چامسکی. در عین حال، نوشتار حاضر به هیچ روی ادعایی در زمینه تأثیرپذیری احتمالی زبان‌شناسان بزرگی همچون فردینان دو سوسور و نوآم چامسکی از آراء ناصر خسرو ندارد؛ بلکه صرفاً بر آن است تا از رهگذر نمایش وجوه اشتراک این اندیشه‌های کهن و نو، بار دیگر بر این باور بنیادین صححه بگذارد که افکار بزرگ ممکن است، در مقطعی از تاریخ بر زبان یا قلم شخص معینی جاری شوند؛ اما تردیدی نیست که محصول و برآیند اندیشه جمعی نوع بشر در تمامی اعصار گذشته بوده‌اند.

۲- کتاب جامع‌الحکمتین

کتاب جامع‌الحکمتین در سال ۴۶۲ هجری قمری به رشته تحریر در آمده است. ناصر خسرو در مقدمه کتاب فصلی با عنوان «اندر ذکر سبب تصنیف این کتاب و نام او» آورده و در پایان آن می‌گوید: «امیر بدخشان ... قصیده‌ئی را که گفته بود خواجه ابولہیثم ... نزدیک من فرستاد و از من اندر خواست ... تا سؤالاتی که اندر قصیده است بنام او حل کرده شود» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۷) و در ادامه در باب وجه تسمیه کتاب می‌نویسد:

«و چو بنیاد این کتاب بر گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی بود، نام نهادم مر این کتاب را جامع‌الحکمتین و سخن گفتم اندرو با حکماء دینی بآیات کتاب خدای تعالی و اخبار رسول او علیه السلام و با حکماء فلسفی و فضلاء منطقی برهان‌های عقلی و مقدمات منتج مفرج، از آنچه حکمت را خزینه خاطر خاتم ورثة الانبیاست - علیهم السلام - و شمئی از حکمت نیز اندر کتب قدماست» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۸).

کتاب یادشده در سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۳ میلادی) به همت هنری گُربن، ایران‌شناس بزرگ فرانسوی و محمد معین، استاد وقت دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، تصحیح گردیده و با مقدمه کوتاهی به زبان فارسی و مقدمه مفصلی به زبان فرانسه به طور همزمان در تهران و پاریس منتشر شده است.^۲ مقاله حاضر مبتنی بر چاپ دوم کتاب جامع‌الحکمتین است که در سال ۱۳۶۳ هجری شمسی در تهران و توسط کتابخانه طهوری به زیور طبع آراسته شده است.

۳- پیشینه مطالعاتی

گذری بر منابع تاریخ زبان‌شناسی مبین نقش تأثیرگذار بسیاری از اندیشمندان ایرانی در جریان تکوین علوم زبانی و شکل‌گیری سنت زبان‌شناسی اسلامی است. از یک سو، به نامهای بزرگ و ماندگاری همچون سیبویه، فارابی، ابن سینا، جارالله زمخشری، عبدالقاهر جرجانی، سراج‌الدین سکاکی، سعدالدین مسعود تفتازانی، شمس‌الدین محمد بن قیس رازی و ابوالحسن سعید بلخی برمی‌خوریم که به دفعات در منابع مختلف از آنها یاد شده است و دیدگاههای زبانی ایشان موضوع کتابها، مقالات و رساله‌های دانشگاهی متعدد بوده است.^۳ از سوی دیگر، هر روز با نامهای دیگری مواجه می‌شویم که آراء زبانی آنان تا کنون بجد کند و کاو نشده‌اند و در محاق بی‌خبری و غفلت باقی مانده‌اند.

حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی یکی از اندیشمندانی است که تا به امروز عمدتاً در حوزه شعر و ادب پارسی و

حکمت و فلسفه اسلامی از او یاد شده است و برخی از ابعاد اندیشه و تفکر وی؛ از جمله دیدگاه‌های او در باب زبان مغفول مانده است.

مفاهیم بدیعی که ناصر خسرو در کتاب جامع‌الحکمتین در باب زبان نقل نموده است، اساساً بازتابی در منابع زبان‌شناسی موجود نداشته‌اند و تنها می‌توان از اشاره کوتاه آقای آروین مهرگان (۱۳۷۷: ۹۱-۹۲) یاد کرد که در حاشیه بحثی در مورد «جمله» به صورت پانویس ارائه شده است.^۴ وی در آنجا به حضور مفاهیم نو زبان‌شناسی و به طور مشخص، سه گانی سوسوری زبان/ گفتار/ قوه نطق در آراء ناصر خسرو اشاره می‌کند؛ اما از آنجایی که این مبحث مستقیماً به موضوع مورد بررسی وی ارتباطی نداشته است، به تفصیل وارد بحث نمی‌شود و به تلخیص سخنان ناصر خسرو و صرفاً اشاراتی در حاشیه بسنده می‌کند.

۴- بحث

قبل از آغاز بحث درباره مقاله «اندر نطق و کلام و قول»، برای تبیین دیدگاه عقل‌گرای ناصر خسرو نسبت به زبان، نقبی به سایر فصول جامع‌الحکمتین می‌زنیم و بازمی‌گردیم. حکیم بلخ در فصلی از کتاب با عنوان «اندر تعریف «من» در مقام ارائه دلیل بر بهره‌مندی نوع بشر از گوهر «عقل»، آن را برخاسته از ذهن («نفس») انسان برمی‌شمارد که در رابطه مستقیم با توانایی «سخن گفتن» اوست. جالب آنکه ناصر خسرو جایگاه ممتازی برای «معنی» قائل می‌شود و وجه تمایز انسان را از سایر موجودات برخوردار از موهبت معنی قلمداد می‌کند، معنایی که جایگاه آن در ذهن انسان یا به گفته ناصر خسرو «در ضمیر اوست» و حکیم بلخ آن را علت وجودی «من» یا «شخصیت» هر یک از ابناء بشر دانسته است:

[«حجّت بر اثبات این جوهر عقلی که منی از مردم مر او راست، آن آورده‌اند که گفتند: هر که آید که خرد دارد، بداند که اندر ترکیب مردم چیزی هست که مردم سخن گفتن همی بدان چیز می‌گویند و لب و زبان را اندر سخن گفتن آنچه همی کار بندد، و آن چیز است که آنچه مر خود داند دیگری را بیاموزد بمیانجی سخن و آنچه خود نداند از دیگری مر آنرا بیاموزد و بررسد و تکرار کند تا معلوم او شود ... و این چیز جز اندر ترکیب مردم نیست از جملگی حیوان و این چیز جز جسد است، از بهر آنک جسد او از چیزهایی حاصل شد کان نه سخن بود و نه علم، و این چیز اندر از جای دیگر حاصل آمد ...؛ و چو فعل‌ها تمام قصدی و گفتارها مشروح معنوی همی از مردم پدید آید، و از دیگر حیوان همی نیاید، همی دانیم که اندر ما معنی هست که آن خاصه ما راست، و منی هر کسی از ما بدانست، و این فعل‌ها و قول‌ها از آن معنی همی پدید آید با بکار بستن او مرین آلتها را که اندر ترکیب اوست. و مر حیوانات را معنی نیست ... پس دانستیم که اندرو چیزی بود که فعل‌ها از اجزاء جسد همی بفرمان و خواست او آید، و منی اندر جسد او راست، و این چیز را نفس گفتیم، و علم مر او راست هم بر نیکی و هم بر بدی و فعل مر او راست ... زبان گوینده بفرمان نفس است، و نفس جنبانند مر او را بر سخن گفتن ... (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۰۴-۱۰۲)»].

و اما مقاله «اندر نطق و کلام و قول» که فصل شانزدهم کتاب جامع‌الحکمتین را تشکیل داده است^۵، با این اظهار نظر صریح آغاز می‌شود که «نطق» [توانایی زبانی] صفتی است که ذاتی نوع بشر است و از این رو، ناصر خسرو به شیوه علمای علم منطق که انسان را «حیوان ناطق» نامیده‌اند، از عنوان «نفس ناطقه» [یا «نفس سخن‌گوی»] در توصیف انسان بهره جسته است.

[«نطق مر نفس ناطقه را صفتی جوهری است، و آن مفهوم است و معقول، نه محسوس است و نه مشار.»] (همان، ۱۲)

ناصر خسرو در بیان ماهیت این «صفت جوهری»، آن را مربوط به قوه ادراک و مفاهمه و متعلق به دنیای معقولات (و نه عوالم «محسوسات») به شمار می‌آورد و از همین آغاز گرایش عقل‌گرایانه خود را نسبت به زبان بروز می‌دهد؛ رویکردی که متعاقباً بوضوح در آراء چامسکی و در بازگشت وی به مشرب فلسفی عقل‌گرایی (Rationalism) اروپایی تکرار گردیده است.

وی آنگاه در تبیین این ویژگی ذاتی که در سطور بعد آن را یکی از وجوه تمایز انسان از حیوان قلمداد نموده است، از تفاوت و تمایز دوگانی «نطق/ قول» سخن می‌گوید که متعاقباً در نوشتار حاضر بدان بازخواهیم گشت.

نزدیک به هزار سال بعد از نگارش جامع‌الحکمتین، نوآم چامسکی، بنیانگذار زبان‌شناس زایشی، ضمن صورتبندی فرضیه ذاتی بودن زبان، مدعی شد که مبادی زیرساختی زبان چنان مشخص و مجزاً هستند که از نظر زیست‌شناسی باید ... آنها را جزئی از آنچه «سرشت انسانی» می‌خوانیم، دانست که به وراثت طبیعی از پدر و مادر به فرزند می‌رسند (نقل از لاینز، ۱۳۵۷: ۶). آموزه اصلی زبان‌شناسی دکارتی آن است که ویژگیهای عمومی ساختار دستوری که در همه زبانها مشترک است، مبتنی بر بعضی خصیصه‌های اصلی ذهن است (چامسکی، ۲۰۰۲: ۹۴). چامسکی بر این باور است که کودک در حالی متولد می‌شود که پیشاپیش به یک سری اصول زبانی مجهز شده است. به عبارت دیگر، کودک در هنگام تولد دارای توانمندی ذاتی یادگیری زبان است.

چامسکی برای تأیید این توانمندی و قریحه ذاتی شواهد متعددی ارائه می‌دهد: فراگیری زبان نوعی توانایی خاص آدمی است. اصولی در طبیعت زبان انسان وجود دارد که یادگیری آن را محدود به نوع انسان می‌کند و نه هیچ موجود دیگری؛ فراگیری زبان در همه انسانها فارغ از میزان هوش و استعداد فردی وجود دارد؛ الگوی فراگیری زبان در همه کودکان کم و بیش یکسان است؛ دستورهای زبانی سخنگویان یک زبان واحد دارای تشابه بسیاری است و تفاوت‌های تجربه زبانی افراد تأثیری در این امر ندارد؛ کودک زبان را با وجود پیچیدگیهای آن بسیار سریع فرا می‌گیرد و در نهایت اینکه فراگیری زبان فعالیت ناخودآگاه است که نیازی به آموزش ندارد (ردفورد، ۱۹۹۷: ۸). ناصر خسرو نیز در تأیید سخن خویش در باب ذاتی بودن زبان (یا به تعبیر وی، جوهری بودن زبان) شواهدی از مشاهدات خود ارائه می‌کند و مخاطبانش را به تجربیات ادراکی آنان از دانش زبانی کودک ارجاع می‌دهد؛ یعنی دقیقاً از همان جایی شاهد می‌آورد که همواره در کانون توجه زبان‌شناسان مکتب زبان‌شناسی زایشی قرار داشته است:

[«چنانک چو ما کودک خُرد بینیم شیرخواره، گوئیم که مر او را نطق است بی آنک ازو قولی شنوده باشیم البته و چون گوساله بینیم گوئیم که مرین را نطق نیست، هرچند که هر دو حیوان‌اند و نه این سخن گفته باشد و نه آن و عاقل مر آنکس را راست گوی دارد که گوید مرین کودک خُرد را نطق است، و کسی را که گوید گوساله را نطق است دروغ زن شمارد و اگر کسی مر کودکی خُرد را گوید «این را قول است» یا «کلام است» خطا گفته باشد.»]

طرح مسئله «زبان‌آموزی کودک» از سوی ناصر خسرو آنجایی بیشتر نمود پیدا می‌کند که در انتهای مقاله «اندر نطق و کلام و قول» هنگامی که می‌خواهد اولویت «نطق» را بر «قول» و «کلام» نشان دهد، بروشنی خاطر نشان می‌سازد که مادامی که قوه نطق در کودک به فعلیت در نیامده و کودک سخن گفتن نیاموخته است، وجهه انسانی او کامل نیست:

[پس نخست نطق است ... و چو بفعل آید - اعنی چو مردم تمام شود و چیزی بخواهد گفتن ...].

اهمیت طرح مسأله ذاتی بودن زبان از سوی چامسکی در آن است که به یکباره مسیر و جهت روش‌شناختی پژوهش‌های مربوط به نحوه یادگیری زبان را بکلی تغییر داد. در حقیقت، چامسکی در پاسخ به این پرسش همیشگی نوع بشر که «کودک زبان را چگونه می‌آموزد؟» در میان شگفتی همگان ادعا می‌کند که او زبان را نمی‌آموزد؛ بلکه آن را از قبل می‌دانسته است. این پاسخ غیرمنتظره در حقیقت، طرح دیدگاهی تازه در مطالعه زبان، به طور خاص، و تمام مسائل شناختی، به طور عام، بوده است. حکیم بلخ نیز به بیان صریح و روشن نطق را «سخن دانسته و ناگفته» تعریف کرده است (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۸۷)، تعریفی که چامسکی، چنانکه خواهیم دید، در طرح دوگانی «توانش / کنش زبانی» آن را وجهه نظر خویش قرار داده است.

فرض ذاتی بودن زبان انسان مصداق بارز بازگشت دانش بشری به مسائلی است که مدتهای مدید به محاق فراموشی سپرده شده بود. چامسکی صرفاً با تمسک به این مسائل مغفول‌مانده بود که یک بار برای همیشه دیدگاه روان‌شناسی رفتارگرا را در مورد نحوه فراگیری زبان توسط کودک به چالش نقد کشید و دانش زبان‌شناسی را از الگوهای روش‌شناختی آنان که ریشه در اندیشه‌های پوزیتیویستی داشت، خلاصی بخشید؛ مسائلی مانند اینکه سخنگوی زبان چیزهای زیادی می‌داند که هرگز نیاموخته است و رفتار طبیعی زبان او را نمی‌توان بر اساس «شرطی‌شدگی»، «عادت‌سازی» یا «تمایل به واکنش» به روشنی و به نحوی منطقی تبیین کرد.

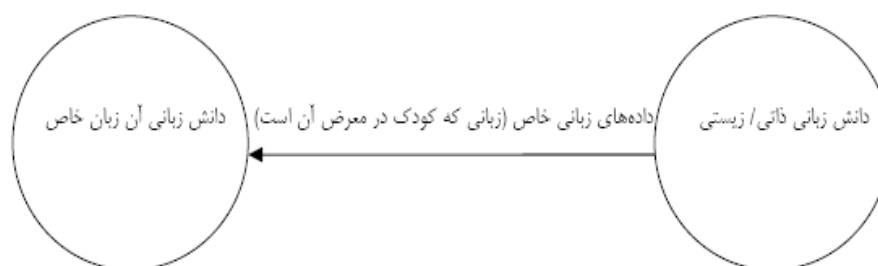
چامسکی دانش زبان‌شناسی را بخشی از روان‌شناسی به شمار می‌آورد و هدف اساسی آن را توصیف و تبیین نحوه یادگیری زبان در ذهن کودک تلقی می‌نمود. دانش روان‌شناسی‌ای که چامسکی بنیان نهاد و در آن «خلاء» مفهومی ذاتی علوم رفتاری را با دستور زبان زایشی پر کرد با روان‌شناسی تجربی که مدتها قبل از سوی اسکینر یا پیازنه عرضه شده بود، تفاوت فراوان داشت (چامسکی، ۱۳۶۹). در واقع، زبان‌شناسی وجود شاخه روان‌شناسی زبان را که هم با نظامی که فرا گرفته می‌شود و هم با طرق فراگیری این نظام سروکار دارد، میسر می‌سازد ... درضمن، به زعم چامسکی اگر زبان‌شناسی منحصرأ با نظامی که فرا گرفته می‌شود، سروکار داشته باشد؛ اما طرز یادگیری و طرق کاربرد آن نظام را مورد نظر قرار ندهد، خود را در چهارچوبی بسیار تنگ محدود خواهد ساخت (چامسکی، ۱۳۶۹). بدین ترتیب، موضوع علم زبان‌شناسی از مطالعه محض زبان فراتر رفت و به طرق فراگیری آن تعمیم پیدا کرد.

[«و آن [نطق] مفهوم است و معقول، نه محسوس است و نه مشار. و قول از نطق اثر است و برو دلیل است، چنانکه

چو ما کودک خُرد بینیم شیرخواره، گوئیم که مر او را نطق است بی آنک ازو قولی شنوده باشیم البتّه، ...»].

چنانکه می‌بینید، ناصر خسرو نیز به مانند متأخران در دنیای مدرن؛ از جمله نوآم چامسکی، قائل به ماهیت ذهنی زبان است. در اینجا ممکن است به لحاظ روش‌شناختی این سؤال مطرح گردد که اگر دانش زبان پدیده‌ای ملموس و محسوس نیست، پس زبان‌شناس چگونه می‌خواهد به بررسی پدیده‌ای بپردازد که قالب مشخصی از آن در ذهن متصور نیست؟ (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۶) پاسخ آن است که گرچه دانش زبان را نمی‌توان دید؛ اما پی بردن به «وجود» از طریق اثر نیز، خود یکی از اصول علمی است (همان). اثر دانش زبانی را می‌توان در گفتار مردم مشاهده کرد. شیوه قضاوت زبانی اهل زبان را می‌توان محاسبه کرد و پایه و شالوده تحقیق زبانی را بنیاد نهاد (کوپر، ۱۹۹۲: ۲) و این، چنانکه ملاحظه می‌کنید، در آراء ناصر خسرو نیز بروشنی مشهود است. گفتار یا «قول» از دید وی، حاصل قوه ذهنی «نطق» و به طریق اولی، حجتی است بر اثبات وجود آن: [«... و قول از نطق اثر است و برو دلیل است»].

چامسکی در توضیح مکانیسم عملکرد این قوه نطق از دیدگاهی عقل‌گرایانه و به نقل از دکارت گفته است: همانگونه که فرد نابینای مادرزاد با صدای ضربه عصای خود به یک شیء هندسی قادر است آن شیء را بشناسد؛ زیرا مفهوم به تعبیر امروز زیستی و ذاتی آن را، علیرغم اینکه هیچگاه آن را رؤیت نکرده است، داراست، کودک نیز هنگامی که در معرض داده‌های یک زبان [بخصوص] واقع می‌شود قادر است هیأت آن را با فعال کردن مفاهیم زیستی زبان خود دریابد (به نقل از دبیرمقدم، ۱۳۸۶: ۱۳). دیدگاه چامسکی را در مورد زبان‌آموزی کودک یا به بیانی دقیقتر، اینکه کودک چگونه زبانی را که در پیرامون او صحبت می‌شود، فرا می‌گیرد، می‌توان به صورت نمودار زیر نمایش داد (همان، ۱۵)



شکل (۱): انگاره‌ای از زبان‌آموزی کودک (به نقل از دبیرمقدم، ۱۳۸۶: ۱۵)

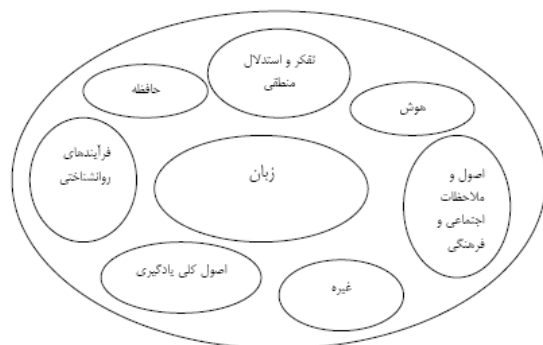
[«پس نطق نه تازی است و نه پارسی و نه هندی و نه هیچ لغتی، بل قوتی است از قوت‌های نفس انسانی که مردم بدان قوت معنی را - که اندر ضمیر او باشد- با آواز و حروف و قول بدیگری بتواند رسانیدن. پس مر آن قوت را - کاین فعل از او آید- نطق گفتند حکماء دین و فلسفه»].

آموزه‌های حکیم خراسان نیز، چنانکه می‌بینید، قوه نطق را فارغ از صورت زبانی آن تصور می‌کند و این صورت زبانی را وجهی به فعلیت درآمده، از قوه نطق می‌داند که در ماده روستاختی «صوت» [آواز] یا «نوشتار» [حروف] ظاهر می‌شود. وقتی کودک در معرض داده‌های زبانی یک زبان بخصوص، خواه فارسی یا عربی یا هندی یا هر زبان دیگری قرار بگیرد، نطق از قوه به فعل در می‌آید. فرآیند یادگیری زبان در کودک در واقع ناظر بر حرکت از این قوه به فعل است. بدین ترتیب، ناصر خسرو از رهگذر شیوه «ارائه مثال» (Exemplification) که روش‌شناسی غالب وی در مقاله «اندر نطق و کلام و قول» و در کل کتاب جامع‌الحکمتین است، برخورداری از قوه نطق را در زمره اصول همگانی زبان قرار می‌دهد، بی‌آنکه صراحتاً از همگانیهای زبانی سخن گفته باشد.

اهمیت مفهوم قوه نطق در نزد چامسکی در حدی است که وی هدف اصلی و نهایی زبان‌شناسی نظری را دستیابی به ویژگیهای این دانش زبانی و ذاتی دانسته است (دبیرمقدم، ۱۳۸۶: ۱۴). چامسکی برچسب «دستور همگانی [یا دستور جهانی]» (Universal Grammar = UG) را برای اطلاق به این دانش زبانی زیستی و ذاتی به کار برده است که در حقیقت، نامی است برای همان تعبیر آشناتر «اسباب زبان‌آموزی» (Language Acquisition Device = LAD) (چامسکی، ۱۹۸۰: ۲۸ و ۱۹۸۶: ۳). انتخاب این عنوان بدان معناست که دانش زبانی به هر شکلی که باشد جهانشمول است و هر توصیفی که از آن ارائه گردد، واقعیتی همگانی خواهد بود.

نکته دیگر آن که ناصر خسرو نیز قائل به آن است که قوه نطق (دانش زبانی) یکی از قوای ذهن است که در کنار

(در عرض) سایر قوای ذهنی عمل می‌کند: «[نطق] ... قوتی است از قوت‌های نفس انسانی ...». یکی از ویژگی‌های دستور زایشی که از آغاز شکل‌گیری آن در نیمه دهه پنجاه میلادی همچنان ثابت مانده است، اتخاذ دیدگاه «حوزه‌ای» (Modular) نسبت به زبان یا قائل بودن به استقلال قوه نطق و دانش زبانی از سایر قوای ذهن از قبیل هوش، تفکر و استدلال منطقی، حافظه و ... است (دبیرمقدم، ۱۳۸۶: ۱۸). کند و کاوی مختصر در فصول دیگر جامع‌الحکمتین به نتیجه‌گیری نوعاً مشابهی منتهی می‌شود. ناصر خسرو ذهن انسان را واجد چندین حوزه [یا چندین نفس] متمایز و متفاوت دانسته است و در عین حال، نفس (قوه) ناطقه را بر تمامی آنها ارجح می‌داند: اول، «نفس چگونگی و چرائی جوی» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۰) یا «نفس دانش‌جوی» (همان، ۱۱) که حکیم بلخ در باره آن می‌نویسد: «و هر نفسی از نفس‌های مردم همی خواهد که بداند که چرا آسمان گردانست و زمین استاده است و چرا آفتاب همیشه روشنست، ... و آوردن مرین نفس دانش‌جوی را اندر مردم، و ... حریصی او بر بازجستن این چیزها چنانست که خدای بدان صنع که کرده است، مر نفس مردم را همی گوید: بپرس و بدانک چرا چنین است، و گمان مبر که این صنع باطلست» (همان)؛ دوم، «نفس حسّی» یا «نفس حسّی خورنده» که در کلام حکیم می‌خوانیم: «و نفس حسّی خورنده از چیزی که از آن مزه نیابد قوی نشود» (همان، ۱۰)؛ و بالاتر از همه اینها «نفس ناطقه» یا «نفس سخن‌گوی» که حکیم درباره آن می‌نویسد: «نفس سخن‌گوی که مردم بدان بر عالم مفضّلست و بدان بر زمین و آب و هوا و آتش مسلطست و نیز بر حیوانات زمینی مسلطست تا هر یکی را اندر منافع خویش کار همی‌بندد» (همان، ۹). در دیدگاه حوزه‌ای زبان‌شناسان زایشی نیز زبان (قوه نطق) محوری‌ترین حوزه عملکرد ذهن است و چنانکه در نمودار ذیل نشان داده شده (به نقل از دبیرمقدم، ۱۳۸۶: ۱۹)، در مرکز ذهن واقع گردیده است:



شکل (۲): طرحی از دیدگاه حوزه‌ای زبان‌شناسان زایشی نسبت به زبان (قوه نطق)،

محوری‌ترین حوزه عملکرد ذهن (به نقل از دبیرمقدم، ۱۳۸۶: ۱۹)

به فراز دیگری از مقاله ناصر خسرو توجه نمایید:

[و اما قول سخنی باشد کوتاه و معنی دار، بل مر قول را بر چند روی عبارت کنند: یکی آنک مر لفظی را که کسی بگوید قول او گویند، چنانک بمثل حاجب گوید «وزیر را بخوانید که این قول امیرست» یعنی که امیر چنین گفت که من گفتم؛ و بدیگر روی مر قول را بر اعتقاد نیز حمل کنند، چنانک گویند قول ابی حنیفه آنست ... و قول شافعی بخلاف این است؛ و سه دیگر مر میل و رغبت کسی را بجیزی قول او گویند نیز، چنانک گویند: فلان یقول بالنساء ... و جز آن؛ و چهارم هر که سخنی بگوید کآن را معنی باشد راست یا دروغ، آن قولی باشد ازو، بهر زبانی که باشد].

از جملات فوق بوضوح پیداست که وقتی حکیم بلخ از اصطلاح «قول» سخن می‌گوید، مراد وی واحد زبانی «جمله» است که با عنوان «سخن کوتاه و معنی‌دار» از آن یاد می‌کند که برونداد «قوة نطق» است و خود، چنانکه خواهیم دید، درونداد سطح زبانی بالاتری است که در سطور بعدی با عنوان «کلام» از آن نام می‌برد. یکی از ظرایف روش‌شناختی ناصر خسرو آن است که با توسل به شیوه‌های «تعریف، تمثیل، بافت‌زایی (Contextualization)، توضیح و مقابله» بر نظام اصطلاحی خویش تصریح می‌کند و هر گونه ابهام و همپوشانی معنایی را از برجسبهای علمی خود می‌زداید. به عنوان مثال، در سطور بالا، ضمن مقابله مصادیق معنایی واژه «قول» در زبان فارسی با ارائه مثال بخوبی منظور خود را از اصطلاح «قول» در مقابل «نطق» و «کلام» روشن می‌کند؛ چنانکه بصراحت مشخص می‌گردد که مراد از قول در این مقاله «جمله» است؛ واحدی که در شکل بی‌نشان خود معادل «گزاره» (Proposition) یا جمله خبری در منطق صوری است که اولاً «معنی‌دار» است؛ چرا که در اصطلاح منطقیون «محمولی» (Predicate) را بر «موضوعی» (Subject) حمل می‌کند و ثانیاً «قابلیت صدق و کذب» دارد یا به گفته ناصر خسرو ممکن است راست یا دروغ باشد.

[و اما کلام مجموع قولها باشد که معنی جز بدان قولها و بترتیب آن گزارده نشود چنانکه بمثل کسی گوید «امروز بدرگاه امیر شدم و بار خواستم و اندیشیدم که اگر بار نخواستہ پیش امیر شوم صواب نباشد و مرا خوار کند و چو بار خواستم امیر چو دانست که من ادب نگاه داشتم، مرا پیش خواند و لطف کرد و حاجت من روا فرمود کردن.» این را کلام گویند که قولها باواز گفته بترتیب اندرو مجموع باشد، و هر قولی را از آن معنی باشد و بمجموع آن جز آن معنی حاصل نیاید.]

در اینجا ناصر خسرو دوگانی «نطق/ قول» را به سه‌گانی «نطق/ قول/ کلام» گسترش می‌دهد و از مثالی که در توضیح «کلام» می‌آورد، شاید بتوان با اندکی مسامحه نتیجه گرفت که مراد وی از کلام همان «گفتمان» (Discourse) یا دست‌کم «متن» (Text) در زبان‌شناسی مدرن بوده است. شاید اغراق نباشد اگر گفته شود که نظریه‌های مدرن زبان‌شناسی یا دیدگاهی «ذره‌گرایانه» (Atomistic) داشته‌اند و واحد تحلیل زبانی را عمدتاً به نشانه‌های منفرد زبانی یا جملات منفرد زبانی محدود کرده‌اند و یا اینکه برعکس، دیدگاهی «کل‌گرایانه» (Holistic) در پیش گرفته‌اند و واحد تحلیل زبانی را به سطح کلان «متن» تعمیم داده‌اند و از سطوح خرد زبانی در عمل تا حدودی غافل مانده‌اند (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۷). از این رو، این نکته بسیار مهمی است که ناصر خسرو با اتخاذ دیدگاهی واقع‌گرایانه هر دو واحد تحلیل زبانی «جمله» و «متن» را بطور همزمان منظور نظر قرار می‌دهد و محصول توانش زبانی بالقوه افراد را در کنش بالفعل آنها در هر دو سطح زبانی خرد و کلان از یکدیگر متمایز می‌کند، نسبت آنها را با یکدیگر تعیین می‌نماید و در عین حال خاطر نشان می‌سازد که تبلور عینی توانایی زبانی فرد یا در ماده صوت («آواز») صورت می‌گیرد یا در ماده خط و نوشتار («حروف»). وی در تعریف «کلام»، آن را «مجموع قولها (جملاتی)» می‌داند که به شکلی هدفمند («به تدبیر اندر نفس») و با ترتیب (یعنی به طور منسجم) در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا معنی مورد نظر گوینده (مجموعاً در آن) شکل گیرد.

[پس نخست نطق است و آن مر نفس را جوهری است اندر حدّ قوت، و چو بفعال آید- اعنی چو مردم تمام شود و چیزی خواهد گفتن- نخست ازو خلق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو بتدبیر اندر نفس، سپس از آنک مر آن را باواز بیرون آرد، چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از سلیمان النبی- علیه السلام- که بر سبیل شکر از خدای تعالی مردمان را گفت «ای مردمان ما را منطق پرندگان بیاموختند» بدین آیت: قوله «یا ایها الناس عُلِّمْنَا مِنْطِقَ الطَّيْرِ».

اندرین قول پیداست که منطق و نطق با‌آواز نیست، و قول و کلام با‌آوازست، چنانکه خدای تعالی گفت بحکایت که مر عیسی را گفتیم «تو کلام گفتی با مردمان اندر گهواره»، قوله: «تکلم الناس فی المهد و کهلماً»، یعنی با‌آواز سخن گفتی و چو سلیمان گفت «ما را منطق پرندگان بیاموختند» یعنی دانیم و آن ناگفته است؛ پس نطق سخن دانسته باشد و ناگفته، و کلام منطق گفته باشد، و قول جزوهاء کلام باشد که هر یکی را معنی باشد، و جملگی آن جمع شود بر گزاردن یک معنی کآن جز بدان قولها گزارده نشود.

تمایزی را که ناصر خسرو بین قوه نطق و قول قائل می‌شود، می‌توان تا حد زیادی با تمایز دو مفهوم توانش و کنش در نظام اصطلاحی چامسکی همسو دانست. قبل از چامسکی نیز البته فردینان دو سوسور، بنیانگذار دانش زبان‌شناسی جدید، از تمایز «زبان» (نظام زبان) و «گفتار» (Langue / Parole) و در عین حال، از تمایز این دو از «قوه نطق» (Langage) سخن گفته بود (سوسور، ۱۳۷۸: ۱۳-۲۳). در سال ۱۹۳۳، سر آلن گاردینر، زبان‌شناس انگلیسی نوشت: «امتیاز توجه به تمایز «گفتار» و «زبان» از آن فردینان دو سوسور است، تمایزی که پیامدهایی بسیار گسترده در بر خواهد داشت و به اعتقاد من مشکل بتواند نادیده انگاشته شود و مردود به حساب آید؛ این تمایز دیر یا زود، به مبنای اجتناب‌ناپذیر تمامی مطالعات علمی در زمینه دستور مبدل خواهد شد» (به نقل از کالر، ۱۳۸۶: ۹۳). زبان در نزد سوسور اشاره به نظامی قراردادی و اجتماعی دارد که در هر جامعه زبانی ساری و جاری است و در حقیقت، پدیده‌ای انتزاعی است در حالی که گفتار پدیده‌ای مادی، فیزیولوژیکی و روانشناختی است؛ چیزی که هم به فرد سخنگو و هم به قراردادهای اجتماعی زبان مربوط است. به عبارت دیگر، زبان همانی است که فرد فرد مردم به هنگام یادگیری یک زبان کسب می‌کنند؛ یعنی مجموعه‌ای از صورتها یا «گنجینه‌ای» که در اثر کاربرد گفتار به افرادی عرضه شده است که به یک جامعه واحد تعلق دارند، و نظام دستوری مشخصی است که در ... مغز افراد، بطور بالقوه وجود دارد» (کالر، ۱۳۸۶: ۳۱). و اما سوسور در مورد تمایز زبان از قوه نطق می‌گوید: «برای ما زبان نباید با قوه ناطقه اشتباه شود. زبان تنها بخشی مشخص و، با این همه، بخشی اساسی از قوه ناطقه است» (سوسور، ۱۳۷۸: ۱۵).

تمایز دو مفهوم توانش و کنش در ادبیات زبان‌شناسی زایشی در حدود سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۵ توسط نوآم چامسکی تبیین شد (چامسکی، ۱۳۶۹). تعریف چامسکی از توانش زبانی عبارت است از دانشی که گویشور زبان آن را درونی (Internalized) می‌سازد و همین که این دانش فرا گرفته شد و حاصل آمد، به طور ناخودآگاه اهل زبان را قادر می‌سازد که تعداد بی‌نهایتی از جمله‌های تازه را بفهمند و به کار بندند (چامسکی، ۱۳۶۹).

در حقیقت، توانش زبانی در نزد چامسکی برچسب دیگری است، برای همان دانش زبانی ذاتی و زیستی. حکیم بلخ نیز، چنانکه گفته شد، نطق را «سخن دانسته و ناگفته» (یعنی دانش بالقوه و به فعلیت در نیامده) تعریف می‌کند و آن را در مقابل «قول» و «کلام» که صورت عینی و به فعل درآمده زبان (و معادل «کنش» زبانی) است مطرح می‌سازد. اهمیت این تمایز دوگانه از آنجاست که اولاً: مسأله موضوع مطالعات زبانی مستقیماً به مسأله تعیین اولویت آن دو ارتباط می‌یابد و ثانیاً زبان‌شناسی زایشی با توسل به طرح تمایز توانش / کنش زبانی بحثهای مستدلی را در نقد روان‌شناسان رفتارگرا و رویکرد آنان به مسأله یادگیری زبان مطرح می‌سازد. چامسکی وظیفه زبان‌شناسی را صرفاً توصیف توانش زبانی می‌داند و بر این باور است که اگر کسانی به کنش زبانی؛ یعنی تبلور بالفعل آن دانش زبانی علاقه‌مند هستند، می‌باید به تعامل حوزه زبان با دیگر حوزه‌های مرتبط با آن از قبیل هوش، تفکر و استدلال منطقی، حافظه، فرآیندهای روان‌شناختی و اصول و ملاحظات اجتماعی و فرهنگی بپردازند (دبیرمقدم، ۱۳۸۶: ۲۲).

در ادامه، بگذارید بار دیگر بر نظام اصطلاحی به کار رفته در مقاله «اندر نطق و کلام و قول» متمرکز شویم. چنانکه اشاره شد، ناصر خسرو با فراست بسیار مرزهای مفهومی هر یک از اصطلاحات مورد استفاده خود را مشخص کرده و نسبت آنها را با یکدیگر تعیین نموده است. یکی از اصطلاحاتی که وی در انتهای مقاله خود به کار می‌گیرد، واژه «منطق» است. ابونصر فارابی در کتاب الفاظ مستعمل فی المنطق (به نقل از ورستیق، ۱۹۹۷) در مقام ایجاد آشتی علمی میان منطقیون و دستوریان مسلمان ویژگی چندمعنایی واژه منطق را در زبان عربی به فال نیک می‌گیرد (ورستیق، ۱۹۹۷: ۸۰). این واژه نیز به مانند اصل یونانی آن، logos، از ریشه «نطق» گرفته شده است. واژه منطق هم به معنای گفتار به کار می‌رود و هم به معنای خرد. فارابی بین سه نوع استفاده مختلف از واژه نطق تمایز قائل می‌شود: گفتار بیرونی، گفتار درونی و خرد. حوزه کار دستوریان تنها گفتار بیرونی است؛ اما منطقیون ناگزیر با هر سه حوزه سر و کار دارند و از این رو، در زبان عربی عنوان منطق برای این شاخه علمی انتخاب شده است. به نظر می‌رسد استفاده ناصر خسرو از واژه یادشده نیز از یک سو، با تمایز سه‌گانه «نطق / قول / کلام» ارتباط می‌یابد و از سوی دیگر، با دیدگاه عقل‌گرایانه وی که در نگارش مقاله مذکور و در کل کتاب جامع‌الحکمتین منظور نظر داشته است مناسبت دارد. «گفتار درونی» معادل نطق است، «گفتار بیرونی» معادل قول و کلام و «خرد» در حقیقت معادل همان چیزی است که ناصر خسرو با تعبیر «تدبیر اندر نفس» از آن یاد می‌کند که ناظر بر نقش «نیت» (Intention) گوینده است که به «ترتیب» قولها (جملات) در کلام و «گزاردن معنی» (تحقق معنای کلی) مورد نظر منتهی خواهد شد.

بد نیست در پایان به مناسبت بحثی که در مورد نقش اراده فردی در مقایسه با قرارداد اجتماعی (Intention vs. Convention) پیش روی قرار گرفت به فصل دیگری از جامع‌الحکمتین رجوع کنیم که بر مشابهت دیدگاه ناصر خسرو با فردینان دو سوسور در مورد «ماهیت اختیاری» نامها یا «نشانه‌های» زبانی صحه می‌گذارد (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۳)

[حشویان امت گفتند خدای تعالی نام همه چیزهایی که اندر عالم آفریده بود مر آدم را بیاموخت، تا او بدانستن این نامها بر فرشتگان فضل یافت، بدانچ ایشان نام چیزها ندانستند. و این سخن سخت رکیک و بی معنی است، از بهر آنک بدانچ کسی بمثل هلیله بیند و بداند که نام آن هلیله است و دیگری نام آن نداند و گوید نام این هلیله نیست بل این را بمثل کلوخ نام است، مر ایشان را بر یکدیگر فضلی نباشد ... بنام گفتن چیزها فضل نباشد کسی را بر کسی، از بهر آنک یک چیز را عرب بنامی گوید و ترک بنامی و هند بنامی و رومی بنامی و حبشی بنامی. و معنی فعل آن چیز که این گروهان مر او را بنامهائ مختلف بگویند یکی معنی باشد.]

استدلال بین‌زبانی‌ای (Cross-linguistic) که ناصر خسرو در مورد قراردادی بودن نشانه‌های زبانی به کار می‌بندد کم و بیش همان استدلالی است که فردینان دو سوسور در تبیین ماهیت اختیاری نشانه‌های زبانی مورد استفاده قرار داده است (سوسور، ۱۳۷۸: ۹۸-۹۹). سوسور نیز تفاوت میان زبانها و گوناگونی زبانهای موجود را از حیث دلالت دالهای متفاوت بر مدلولهای یکسان (مثلاً دلالت واژه‌های sister انگلیسی و soeur فرانسه بر مفهوم «خواهر») شاهدهی بر اصل اختیاری بودن نشانه زبانی تلقی می‌کند (همان، ۹۸).

نکته دیگری که در مورد اخیر شایان ذکر به نظر می‌رسد، آن است که ناصر خسرو در قالب همان استدلال بین‌زبانی بر مسأله‌ای انگشت می‌گذارد که در دستور زایشی با عنوان «همگانی بودن محتوای معنایی» (Universality of Semantic Content) کلمات از آن یاد می‌شود که به موجب آن اساساً معنا پدیده‌ای جهانشمول تلقی می‌شود و فرض

یکسان بودن سطح زیربنایی ژرف‌ساخت در زبانهای مختلف که یکی از اصول بنیادین دستور زایشی است و پیامدهای نظری و روش‌شناختی آن همچنان بر جریان زبان‌شناسی نظری سایه انداخته است، از همین اصل نشأت می‌گیرد.

۵- نتیجه‌گیری

مقاله حاضر ضمن بازخوانی یکی از آثار منشور ناصر خسرو قبادیانی بلخی با عنوان جامع‌الحکمتین، سعی در ردیابی مفاهیم نوین دانش زبان‌شناسی در آراء این حکیم فرزانه داشته است. بدین منظور، ابتدا ضمن واکاوی فصل «اندر نطق و کلام و قول» و برخی فصلهای دیگر کتاب، دیدگاههای زبانی ناصر خسرو را یک به یک معرفی کرده‌ایم و آنگاه با مقایسه تطبیقی آراء یاد شده با نظریه‌های نوین زبان‌شناسی و بحث در باره اهمیت و پیامدهای نظری و روش‌شناختی مفاهیم مورد نظر، به طور غیرمستقیم بر اهمیت و عمق اندیشه‌های زبانی حکیم بلخ تأکید نموده‌ایم.

اتخاذ رویکردی عقل‌گرایانه و روان‌شناختی نسبت به زبان و به طریق اولی به مسأله «معنا» در زبان، قائل بودن به تمایز «قوة نطق» از «قول» و «کلام» و به تبع آن، تمایز مفهوم «توانش زبانی» از «کنش زبانی» صحه گذاردن بر اصل «ذاتی بودن زبان» و اهمیت مسأله یادگیری زبان توسط کودک، تأکید بر اهمیت «معنای زبانی» به عنوان وجه تمایز «انسان» (حیوان معناگذار) از سایر موجودات، اشاره به شیوه روش‌شناختی «جستجوی وجود از طریق اثر»، اتخاذ دیدگاه «حوزه‌ای» نسبت به قوای ذهنی انسان و تأکید بر جایگاه محوری و ممتاز حوزه زبان (قوة نطق) نسبت به سایر حوزه‌های عملکرد ذهن، اتخاذ توأمان هر دو دیدگاه «ذره‌گرایانه» و «کل‌گرایانه» نسبت به زبان و توجه همزمان به هر دو سطح تحلیل زبانی «خُرد» و «کلان»؛ اشاره به ماهیت اختیاری نامها و نشانه‌های زبانی و در نهایت، اعتقاد به اصل «همگانی بودن محتوای معنایی» واژه‌ها تنها بخشی از آراء زبان‌شناختی ناصر خسرو است که بی اغراق، هر یک از این اندیشه‌ها را می‌توان به تنهایی مهر تأییدی دانست بر این اظهار نظر صریح نوآم چامسکی در مؤخره زبان‌شناسی دکارتی: «... بسیاری از آنچه ما نتیجه پژوهشهای اخیر زبان‌شناختی می‌دانیم، در مطالعات قبلی مورد اشاره قرار گرفته‌اند یا حتی بوضوح صورتبندی شده‌اند» (چامسکی، ۲۰۰۲: ۱۰۴).

پی‌نوشتها

۱- بنا به اعتقاد فردریک نیومایر (نیومایر، ۱۹۸۰ به نقل از دبیرمقدم، ۱۳۸۶: ۱۰) دو انقلاب علمی دیگر در تاریخ دانش زبان‌شناسی به ترتیب، با انتشار خطابه سر ویلیام جونز در انجمن آسیایی بنگال در سال ۱۷۸۶ و انتشار آراء و افکار فردینان دو سوسور در سال ۱۹۱۶ تحقق یافته‌اند.

۲- برای مشخصات جامع‌الحکمتین به زبان فرانسه به قسمت کتابنامه مراجعه کنید.

۳- مروری کوتاه بر فهرست عناوین پایان‌نامه‌های دانشگاهی مقاطع تحصیلات تکمیلی در گروه‌های زبان‌شناسی و زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای مختلف کشور مؤید این نکته است.

۴- همان اشاره کوتاه، البته، زمینه‌ای برای نگارش این مقاله مفصلتر شد و نگارندگان مقاله حاضر از این نظر مراتب سپاسگزاری خود را نسبت به ایشان اعلام می‌دارند.

۵- این فصل عیناً از متن کتاب بازنویسی شده و به انتهای مقاله حاضر پیوست گردیده است.

۶- ناصر خسرو واژه «نفس» را در چند معنای متفاوت به کار می‌گیرد: در معنای «انسان» مثلاً در نفس ناطقه؛ در معنای «روان» یا «ذهن» انسان مثلاً در تدبیر اندر نفس؛ و در معنای «یکی از بخشها یا قوای ذهن» مثلاً در نفس دانش جوی و نیز مجدداً در نفس ناطقه.

منابع

- ۱- چامسکی، نوآم. (۱۳۶۹). «زبان شناسی و علوم انسانی»، ترجمه بهروز عزیدفتری، مجله زبانشناسی، سال هفتم، شماره دوم، ص ۲-۲۰.
- ۲- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۶). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. ویراست دوم. تهران: انتشارات سمت.
- ۳- سوسور، فردینان دو. (۱۳۷۸). *دوره زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: انتشارات هرمس.
- ۴- کالر، جانانان. (۱۳۸۶). *فردینان دو سوسور*. ترجمه کوروش صفوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات هرمس.
- ۵- لاینز، جان. (۱۳۵۷). *چومسکی: زبان شناس و متفکر اجتماعی*، ترجمه احمد سمیعی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶- مهاجر، مهران و محمد نبوی. (۱۳۷۶). *به سوی زبان‌شناسی شعر: ره‌یافتی نقش گرا*. تهران: نشر مرکز.
- ۷- مهرگان، آروین. (۱۳۷۷). *دیالکتیک مفاهیم*. اصفهان: نشر فردا.
- ۸- میرعمادی، سیدعلی. (۱۳۷۶). *نحو زبان فارسی (بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی)*. تهران: سمت.
- ۹- ناصرخسرو. (۱۳۳۲). *جامع‌الحکمتین*، تصحیح هانری گربن و دکتر محمد معین. تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- ۱۰- _____ (۱۳۶۳). *جامع‌الحکمتین*، تصحیح هانری گربن و محمد معین، چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.
- 11- Chomsky, Noam (1980). **Rules and Representations**. New York: Columbia University Press.
- 12- Chomsky, Noam (1986). **Barriers**. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- 13- _____ (2002). *Cartesian Linguistics: A Chapter in the History of Rationalist Thought*. 2nd ed. **Christchurch**, New Zealand: Cybereditions Corporation.
- 14- Chomsky, Noam and Morris Halle (2002), "Preface", in Noam Chomsky (2002): 45-46.
- 15- Cowper, Elizabeth A. (1992). **A Concise Introduction to Syntactic Theory: The Government-Binding Approach**. Chicago & London: The University of Chicago Press.
- 16- Harnois, G. (1929), "Les theories du langage en France de 1660 á 1821", *Études Francaises*, Vol. 17 (1929).
- 17- Nasir-e Khosraw (1953). **Ketab-e Jami' al-Hekmatain** [Le Livre Reunissant Les Deux Sagesses ou Harmonie de la Philosophie Grecque et de la Theosophie Ismaelienne], Texte person edite avec une double etude preliminaire en francais et en persan par Henry Corbin et Moh. Mo'in. Paris: Libraide D'Amérique et D'orient Adrien-Maisonneuve/ Tehran: Department D'Iranologie de L'institut Franco-Iranien.
- 18- Newmeyer, F. (1980). **Linguistic Theory in America**. New York: Academic Press.
- 19- Radford, Andrew (1997). **Syntax: A Minimalist Introduction**. Cambridge: Cambridge University Press.
- 20- Versteegh, Kees (1997). **Landmarks in Linguistic Thought III: The Arabic Linguistic Tradition**. London and New York: Routledge.
- 21- Whitehead, Alfred North (1925). **Science and the Modern World**. MacMillan.

پیوست: متن مقاله «اندر نطق و کلام و قول»

(توضیح: شماره‌هایی که مصححان اثر برای تفکیک پاراگرافها در نظر گرفته‌اند، به جهت سهولت ارجاع عیناً نقل گردیده‌اند.)

بیت ۲۹ میان نطق و میان کلام و قول چه فرق که پارسی یکی و معنی اندرو بسیار؟

(۱۸۵) نطق مر نفس ناطقه را صفتی جوهری است، و آن مفهوم است و معقول، نه محسوس است و نه مشار. و قول از نطق اثر است و برو دلیل است، چنانکه چو ما کودک خُرد بینیم شیرخواره، گوئیم که مر او را نطق است بی آنک ازو قولی شنوده باشیم البتّه، و چون گوساله بینیم گوئیم که مرین را نطق نیست، هرچند که هر دو حیوان‌اند و نه این سخن گفته باشد و نه آن. و عاقل مر آنکس را راست گوی دارد که گوید مرین کودک خُرد را نطق است، و کسی را که گوید گوساله را نطق است دروغ زن شمارد. و اگر کسی مر کودکی خُرد را گوید «این را قول است» یا «کلام است» خطا گفته باشد. و شرح قول و کلام خود بگوئیم.

(۱۸۶) پس نطق نه تازی است و نه پارسی و نه هندی و نه هیچ لغتی، بل قوتی است از قوت‌ه‌اء نفس انسانی که مردم بدان قوت معنی را - که اندر ضمیر او باشد - باواز و حروف و قول بدیگری بتواند رسانیدن. پس مر آن قوت را - کاین فعل از او آید - نطق گفتند حکماء دین و فلسفه.

(۱۸۷) و اما قول سخنی باشد کوتاه و معنی دار، بل مر قول را بر چند روی عبارت کنند: یکی آنک مر لفظی را که کسی بگوید قول او گویند، چنانکه بمثل حاجب گوید «وزیر را بخوانید که این قول امیرست» یعنی که امیر چنین گفت که من گفتم؛ و بدیگر روی مر قول را بر اعتقاد نیز حمل کنند، چنانکه گویند قول ابی حنیفه آنست که هر که رگ بگشاید مسحش بشکنند، و قول شافعی بخلاف این است؛ و سه دیگر مر میل و رغبت کسی را بچیزی قول او گویند نیز، چنانکه گویند: فلان یقول بالنساء و فلان یقول بالصّیّان و جز آن؛ و چهارم هر که سخنی بگوید کآن را معنی باشد راست یا دروغ، آن قولی باشد ازو، بهر زبانی که باشد.

(۱۸۸) و اما کلام مجموع قولها باشد که معنی جز بدان قولها و بترتیب آن گزارده نشود چنانکه بمثل کسی گوید «امروز بدرگاه امیر شدم و بار خواستم و اندیشیدم که اگر بار نخواسته پیش امیر شوم صواب نباشد و مرا خوار کند، و چو بار خواستم امیر چو دانست که من ادب نگاه داشتم، مرا پیش خواند و لطف کرد و حاجت من روا فرمود کردن». این را کلام گویند که قولها باواز گفته بترتیب اندرو مجموع باشد، و هر قولی را از آن معنی باشد و بمجموع آن جز آن معنی حاصل نیاید.

(۱۸۹) پس نخست نطق است و آن مر نفس را جوهری است اندر حدّ قوت، و چو بفعل آید - اعنی چو مردم تمام شود و چیزی خواهد گفتن - نخست ازو خلق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو بتدبیر اندر نفس، سپس از آنک مر آن را باواز بیرون آرد، چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از سلیمان النبی - علیه السلام - که بر سبیل شکر از خدای تعالی مردمان را گفت «ای مردمان ما را منطق پرندگان بیاموختند» بدین آیت: قوله «یا ایها النّاس علّمنا منطق الطّیر».

(۱۹۰) اندرین قول پیداست که منطق و نطق باواز نیست، و قول و کلام باوازیست، چنانکه خدای تعالی گفت بحکایت که مر عیسی را گفتیم «تو کلام گفتی با مردمان اندر گهواره»، قوله: «تکلم النّاس فی المهد و کهلّا»، یعنی باواز سخن گفتی؛ و چو سلیمان گفت «ما را منطق پرندگان بیاموختند» یعنی دانیم، و آن ناگفته است؛ پس نطق سخن دانسته باشد و ناگفته، و کلام منطق گفته باشد، و قول جزوه‌اء کلام باشد که هر یکی را معنی باشد، و جملگی آن جمع شود بر گزاردن یک معنی کآن جز بدان قولها گزارده نشود (ناصر خسرو، ۴۶۲ ه.ق. / ۱۳۶۳ ه.ش: ۱۸۴-۱۸۷).